

کھتل پنچ بلوٹ

مہمان سلطنتی

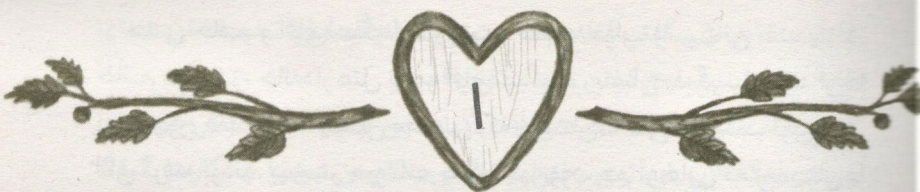
نویسنده: کلی جرج | تصویرگر: استفانی گرگن | مترجم: زینب خامہ یار



فهرست

- ۹ .۱. خواب زمستانی در هتل دل‌گشا
- ۱۶ .۲. شام بابا اسلامپیر
- ۲۵ .۳. خرگوشی از خانواده‌ی سلطنتی
- ۳۳ .۴. کرامپل پنیری
- ۴۲ .۵. مسابقه‌ی مجسمه‌های برفی
- ۵۱ .۶. جلسه‌ی صبحگاهی
- ۵۵ .۷. یک گوزن پشت در هتل
- ۶۳ .۸. خواب‌گردهای خال‌مخالی
- ۷۰ .۹. سایه‌ای توی انباری
- ۷۶ .۱۰. خانه‌ی هود
- ۸۵ .۱۱. بخوربخور نصف‌شبی
- ۹۵ .۱۲. بهترین هدیه
- ۹۹ .۱۳. سورتمه‌ای که توی برف گیر کرده بود
- ۱۰۴ .۱۴. پیش به سوی عملیات نجات!
- ۱۱۱ .۱۵. چاشتِ بابا برایت‌آیز





خواب زمستانی در هتل دل گشا

بیرون هتل دل گشا برف نرم نرم می بارید. برف کم جانی بود؛ از آن برف‌هایی که طول می کشد تا روی زمین بنشیند. مونا موشه به دسته‌ی جاروی قاصدکی اش تکیه داده بود و داشت از پنجره‌ی کوچک سالن جشن بیرون را تماشا می کرد. آن قدر همه جا ساکت بود که می توانست صدای نشستن دانه‌های برف روی زمین را بشنود.



جشن شام بابا اسلامپرا بالاخره تمام شده بود. مهمان‌ها غذاهایشان را خورده بودند، کلی موسیقی و آواز اجرا شده بود و آقای دل گشا به همه هدیه داده بود: بالش‌های کوچکی که از برگ گیاهان خوشبویی مثل اسطوخودوس پُر شده بودند؛ چون او دلش می خواست مهمان‌هایی که به خواب زمستانی می روند تا بهار راحت بخوابند.

حالا همه شان خوابیده بودند؛ موش خرماها، چندتا وزغ و لاک پشت و کفشدوزک و تعداد زیادی سنجاب راه راه که دیگر اثری از هیچ کدامشان نبود.